

قیمت گذاری دستوری در پمپ بنزین

سیاستمداران همواره تلاش می کنند در بازار دخالت کنند



نیوس یی. ملک
اقتصاددان

محافظه کاران اغلب از برنی سنترز، الکساندر یاوکاسیو کورتز و مددانی انتقاد می کنند، چرا که معتقدند دولت باید تصمیمات اقتصادی بخش خصوصی را هدایت و مدیریت کند. با این حال، زمانی که پرزیدنت دونالد ترامپ اخیرا به خرده فروشان بنزین هشدار داد قیمت های خود را کاهش دهند، وگرنه با «مشکلات بزرگی» روبه رو خواهند شد، او دقیقا دست به دامن همان فرض و دیدگاه مشابه شد؛ اینکه سیاستمداران باید به کسب و کارهای خصوصی فشار بیاورند تا قیمت هایی را مطالبه کنند که از نظر دولت قابل قبول است.

بر اساس گزارش اخیر فاکس نیوز، پرزیدنت ترامپ از خرده فروشان بنزین خواست تا بلافاصله قیمت های خود را پایین بیاورند و بار دیگر خواستار سنزین ۲۵۰ دلار می شد. او در شبکه اجتماعی توتوستال «از خرده فروشان خواست: قیمت خود را برای مردم بزرگ آمریکا پایین بیاورید!» و هشدار داد که اگر این کار را انجام ندهند، مشکلات بزرگی در پیش خواهند بود.

این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که وقتی سیاستمداران در باره قیمت بنزین بحث می کنند، بسیاری از آمریکایی ها شرکت های غول پیکر نفتی را در ذهن خود تصور می کنند. اما در واقعیت، حدود ۹۵ درصد از پمپ بنزین های ایالات متحده کسب و کارهای کوچکی هستند که به صورت مستقل اداره می شوند، بیشتر آنها بنزین را مستقیما از پالایشگاه ها می خرید، بلکه سوخت را از طریق توزیع کنندگان عمده فروش یا همان «واسطه های توزیع» تهیه می کنند که سوخت را به جایگاه ها کاهش می دهند. این مالکان مستقل هستند و شرکت های بزرگ نفتی که قیمت های خرده فروشی را بر اساس رقابت محلی، مالیات ها، هزینه های جاری و شاید از همه مهم تر، هزینه جایگزینی و تامین مجدد سوخت پس از خالی شدن مخازن زیرزمینی شان تعیین می کنند. از آنجا که حاشیه سود بنزین بسیار ناچیز و باریک است، بسیاری از جایگاه ها برای سودآور ماندن، بیشتر به فروش فروشگاه های بین راهی (Convenience Stores) خود متکی هستند تا فروش خود بنزین.

هیچ یک از این شرکت ها به این معنی نیست که سیاست های دولتی بی اثر باشد یا تأثیر نهند. برای نمونه، ترامپ در انتقاد از نقش ایالت کالیفرنیا در بالا بودن قیمت بنزین کاملاً درست می گوید. کالیفرنیا همواره یکی از بالاترین قیمت های بنزین را در کشور دارد که اغلب ۱۵۰ تا ۲۰۰ دلار در هر گالن بالاتر از میانگین کشوری است. این قیمت های بالاتر تا حدی بازتاب دهنده مالیات غیرمستقیم بر بنزین در این ایالت است (که به ۶۴ سنت در هر گالن رسیده و در کشور صدر نشین است) و همچنین مالیات بر فروش ایالتی، استانداردهای سوخت کم کربن، برنامه های تجارت انتشار آلاینده ها (کاهش و مبادله) و الزامات اختصاصی در فرمولاسیون ترکیب سوخت. تمام این سیاست های دستوری ایالتی، هزینه های پایه و اولیه تامین بنزین را افزایش می دهند.

بسیاری از محافظه کاران اقتصادی و لیبرترین ها، از جمله خود من، از سنترز، اوکاسیو کورتز و مددانی به خاطر دفاع از نقش بزرگ تر دولت در هدایت تصمیمات اقتصادی بخش خصوصی انتقاد کرده اند. دست کم خولست های کان برای دخالت بیشتر دولت با فلسفه های کمال سال ها از آن دفاع کرده اند همخوانی و سازگاری دارد. همین معیار باید زمانی که یک رئیس جمهور جمهوری خواه، کسب و کارهای خصوصی را به خاطر قیمت های بالا که دولت علیه می کشد تهدید می کند نیز اعمال شود. اصول بازار آزاد نباید به این سنگینی داشته باشد که کدام حزب سیاسی قدرتش را در دست دارد.

بررسی احوالی ساده است: آیا فشار آوردن یا تهدید کسب و کارهای خصوصی به خاطر قیمت هایی که دولت علیه برای اموال خود تعیین می کند، از وظایف مشروع و قانونی دولت است؟ بیشتر اقتصاددانان بحث خود را با کارکرد بنیادی و پایه قیمت ها آغاز می کنند. قیمت های بازار مددانی و دعاوه و من در ورودی نیستند، آنها اطلاعاتی را درباره کمپانی، تقاضا، هزینه ها و گزینه های جایگزین منتقل می کنند، زمانی که به قیمت ها اجازه داده می شود به طور آزادانه تنظیم و تعدیل شوند. این میلیون ها تصمیم گیری توسط مصرف کنندگان، تولید کنندگان، عمده فروشان و خرده فروشان را هماهنگ می کنند.

به همین دلیل است که تقریباً تمام کتاب های درسی اصول اقتصاد هشدار می دهند که کنترل های قیمتی اعمال شده از سوی دولت، چه سقف های قیمتی باشد که هدفشان «حایت از مصرف کننده» است و چه کف های قیمتی باشد که برای تضمین «قیمت عادلانه» برای فروشندگان طراحی شده اند، پیامدهای ناخواسته ای به بار می آورند.

بحران انرژی در اواخر دهه ۱۹۷۰ این موضوع را به خوبی نشان می دهد. کنترل های قیمتی فدرال بر نفت و بنزین داخلی، توانایی بازار را برای پاسخگویی به تغییر شرایط محدود کرد. آن کنترل ها به جای حمایت از مصرف کنندگان، باعث ایجاد صف های طولانی بنزین، تعطیلی جایگاه ها، سهمیه بندی بر اساس زوج و فرد بودن

وقتی دولت ها قیمت های بازار را سرکوب می کنند یا به کسب و کارها فشار می آورند تا سیگنال های بازار را نادیده بگیرند، نتیجه اغلب کمبود تخصیص ناکارآمد منابع و تضعیف انگیزه برای افزایش عرضه است

مکتوس بی. راسموسن و کارل هنریک کنولسن
دانشمند علوم سیاسی

برخی از رویدادهای تاریخی میزانی بسیار بزرگ و ماندگار از خود به جای می گذارند؛ میراثی که پیامدهای آن سراسر جهان را فرا می گیرد و برای دهه ها، و حتی سده ها، باقی می ماند. نمونه های شناخته شده ای از تاریخ معاصر عبارتند از: انقلاب فرانسه، کنفرانس ۱۸۸۵ برلین و پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم. این رویدادها تا مدت ها پس از پایان یافتنشان، احتمالاً حتی تا به امروز، شکل دهنده کشمکش ها، سیستم های سیاسی و نحوه سیاستگذاری در کشورهای بی شماری بوده اند.

یکی دیگر از این رویدادهای بزرگ با میراثی عظیم، انقلاب بلشویکی سال ۱۹۱۷ در روسیه بود. این انقلاب سرافراز دوره ای شد که تا اوایل دهه ۱۹۹۰ ادامه داشت؛ دوره ای که در آن، جهان به دو بلوک سرمایه داری و کمونیستی تقسیم شده بود. اما انقلاب بلشویکی فقط به کشورهای بلوک کمونیست سر و شکل داد. رویدادهای روسیه برای تحول خواهان کشورهای سرمایه داری در سراسر جهان نیز الهام بخش شد و تجربه فراگیری مهمی فراهم کرد. صاحبان جدید قدرت در روسیه همچنین قول حمایت های مالی (مادی)، سازمانی و ایدئولوژیک به تحول خواهان چپ گرا در خارج از کشور دادند؛ به ویژه از طریق «کمیترن» (Comintern) که در سال ۱۹۱۹ تأسیس شد و احزاب و سازمان هایی از کشورهای سرمایه داری متعدد در آن شرکت داشتند.

ما در کتاب جدید و کوتاه خود با نام «تغییرات برای بقا: ریشه های بلشویکی سیاست های اجتماعی» مطرح می کنیم که این تحولات و تهدیدهایی که برای نظم سیاسی و اقتصادی کشورهای سرمایه داری ایجاد کردند، به گسترش و شکل گیری سیاست های اجتماعی و بازار کار کمک کردند. در بسیاری از کشورها، میراث های سیاستی انقلاب بلشویکی از طریق تغییرات نهادی و تغییرات سازمانی تا دهه ها باقی ماند. اما چگونه ممکن است تحول خواهی در سال ۱۹۱۷ در روسیه، چنین تأثیر عظیمی بر سیاستگذاری در سراسر جهان، حتی در کشورهای سرمایه داری، داشته باشد؟

به طور خلاصه، استدلال ما این است که انقلاب بلشویکی احساس خطر و ترس از انقلاب را در میان نخبگان حاکم افزایش داده؛ البته این ترس در برخی کشورها بسیار بیشتر از کشورهای دیگر بود. ما در این کتاب، یک چارچوب نظری ارائه می دهیم تا درک کنیم نگرانی از ناامنی های اجتماعی چگونه بر سیاستگذاری تأثیر می گذارد و نخستین تحلیل نظام مند (سیستماتیک) از تأثیر این نگرانی بر گسترش عظیم قوانین کار و سیاست های اجتماعی پس از سال ۱۹۱۷ (به ویژه پس از سال ۱۹۱۹ و تأسیس کمیترن) ارائه می دهیم. محور اصلی استدلال ما بر مقاومت اولیه نخبگان در برابر تغییرات اجتماعی استوار است و بحث می کنیم که چگونه این مقاومت در دوران افزایش تهدیدهای تحول خواهی فروکش می کند. زیرا نخبگان تلاش می کنند با ادغام سیاسی و اجتماعی کارگران، ثبات سیستم خود را تضمین کنند. نظر به های قبلی نشان داده بودند که چگونه تهدیدهای تحول خواهی از سوی قشر کمتری است باعث تغییرات نهادی سیاسی (به ویژه گسترش حق رأی) شود. ما در اینجا نظر به برداری می کنیم که چگونه تهدیدهای تحول خواهی باعث «تغییرات سیاسی» می شود و این استدلال را در چارچوب جهان چشم از ۱۹۱۷ قرار می دهیم؛ یعنی پس از افزایش شدید و غیر متعادل قیمت های بنزین که منجر به دنیای انقلاب روسیه.

نقطه شروع ما این است که نخبگان اقتصادی و سیاسی معمولاً تمایلی به اجرای سیاست های اجتماعی بازتوزعی (سیاست هایی که ثروت را دوباره تقسیم می کند و به نفع شهروندان فقیرتر است) ندارند. چنین تغییرات سیاستی هزینه های قابل توجهی دارد، به ویژه افزایش بار مالیاتی برای خود نخبگان. با این حال، نخبگان ممکن است از کاره و ناچاری تن به سیاست های اجتماعی «پرهیز» بدهند، اگر ببینند که تن ندادن به آن، خطر پیش آمدن نتیجه ای به مراتب بدتر (از افزایش مالیات) را بالا می برد؛ یعنی وقوع یک انقلاب و مصادره اموال و دارایی هایشان در پس آن. بنابراین، نخبگان هنگامی که با تهدیدهای تحول خواهی باورپذیر و جدی روبه رو می شوند، ممکن است به عنوان «شر کمتر» یا سیاست های اجتماعی پرهیزانه موافقت کنند، تا جایی که دادن این امتیازات نتواند خطر وقوع تحولات را کاهش دهد.

ما در کتاب خود جزئیات توضیح می دهیم چه عواملی احتمال واقعی (یعنی) یک تحول موفق، یا برداشتهای ذهنی نخبگان از این احتمال را شکل می دهند. ما مطرح می کنیم که برای جدی و باورپذیر بودن یک تهدید تحول خواهی، مخالفان مربوطه باید: اولاً منابع قدرت کافی برای ایجاد یک چالش و چانه زنی موثر داشته باشند، ثانیاً، دارای دیدگاه ایدئولوژیک سازگار با تغییرات تحول خواهی باشند؛ ثالثاً، نخبگان باید سیگنال ها و اطلاعات روشن و باورپذیری هم از توانایی و هم از نیت گروه های مخالف برای دست زدن به اقدامات تحول خواهی دریافت کنند.

در ادامه، ما در نظر گرفتن وضعیت و فضای سیاسی بین المللی پس از انقلاب بلشویکی، استدلال خود را ملوس تر و عینی تر می کنیم. ما مطرح می کنیم که پیوند احزاب با اتحادیه های چپ گرای داخلی با کمیترن (و تشکیل شوراهای کارگران و سرانجام، به طرف سه عامل

اثر انقلاب روسیه بر تغییرات اجتماعی قرن بیستم چه بود؟

ریشه های بلشویکی سیاست های اجتماعی

است. هر بار که درخواست کارگران برای یک روز کاری استاندارد ۸ ساعته به استوتینینگ (پارلمان نروژ) آورده شد، این درخواست رأی نیاورد و رد شد... می خواهم اضافه کنم هیچ موضوعی به این اندازه باعث نشده بود که کارگران ایمان خود را به مسیر پارلمانی و کار ساز بودن اقدامات پارلمانی از دست بدهند... تا زمانی که کارگران قدرت و فشار بزرگی پشت درخواست خود قرار ندادند بودند، پارلمان تمامی پیشنهادها را رد می کرد.»

اما به محض اینکه احساس یک تحول نزدیک و حتمی به نظر رسید، نخبگان چنین سیاست هایی را با عجله (و گاهی حتی با تشویق و یکپارچگی کامل در پارلمان) تصویب کردند. نه تنها تغییرات در استانداردهای کاری و سیاست های رفاهی انجام شد، بلکه تغییرات نهادی نیز صورت گرفت. نه تنها تغییرات این تغییرات، تغییر سیستم انتخاباتی به «سیستم نمایندگی تناسبی» بود. سیستم انتخاباتی قبلی که بسیار مورد انتقاد بود و همواره باعث می شد احزاب سوسیالیست کرسی های بسیار کمتری نسبت به سهم واقعی شان در پارلمان داشته باشند، سرانجام در سال ۱۹۱۹ اصلاح شد. برای مثال، گوتار کنولسن، نخست وزیر لیبرال، در آن زمان اعتراف کرد که:

«سیستم [انتخاباتی] فعلی آشکارا غیرعادلانه است. این موضوع به ویژه در مورد سوسیالیست ها صدق می کند... رأی های آنها فقط در آمار ارقام انتخابات به چشم می آید. در چنین شرایطی، نارضایتی در میان سوسیالیست ها اوج گرفته است. در نتیجه، تحول خواهان، کنترل حزب کارگر را به دست گرفته اند... کنگره حزب توصیه می کند که پارلمان سیستم انتخاباتی عادلانه تری را تصویب کند.»

فردریک استانگ [فعلی آشکارا غیرعادلانه است. موضوع را حتی سریع تر و زودتر بیان کرد: «انتخاب میان تغییرات انتخاباتی و یا تحول و جنگ داخلی که به خود کامپی کارگری ختم می شود، است.»

با این حال، مربوط به اینکه چگونه تهدید تحول خواهی باعث تسریع تغییرات شد، فراتر از مرزهای نروژ نیز کاملاً صادق است. ما برای تحلیل های فراملی خود، داده های دربارۀ شاخص های جدید مقررات کار و سیاست های اجتماعی و همچنین شاخص های مختلفی از برداشتن نخبگان از احساس تحول خواهی (به ویژه شاخص های مربوط به دعوت نامه ها و میزان مشارکت در کمیترن) جمع آوری کردیم. ما با استفاده از این شاخص های جدید، تحلیل های متعددی روی کشورهای مختلف از سراسر جهان انجام دادیم.

ما ابتدا با استفاده از داده های مقطعی و پیل و همچنین با در نظر گرفتن و کنترل چندین توضیح جایگزین منطقی (زیرا در اواخر جنگ جهانی اول اتفاقات زیادی رخ داد که می توانست باعث تغییر سیاست های اجتماعی شود)، مقررات ساعت کاری را بررسی کردیم. ما در یافتیم که شاخص های ما از: تهدید تحول خواهی، در این بازه زمانی، با کاهش ساعات کاری و فراوانی بیشتر تغییرات در این زمینه، ارتباط مستقیم دارد. این نتایج در آزمون های مختلف آماری همچنان معتبر ماندند. برای مثال، این یافته ها تنها با کنترل روندهای زمانی اختصاصی هر کشور و اثرات ثابت کشوری و سلاته استوار باقی می ماند، بلکه با کنترل دلایل توضیحی جایگزین اصلی، مانند تسخیر عمومی سوبال دموکرات ها، رشد اقتصادی یا تجربه جنگ نیز تغییر نمی کنند. کشورهای اقتصادی یا تجربه جنگ نیز تغییر نمی کنند. کشورهای اقتصادی یا تجربه جنگ نیز تغییر نمی کنند. کشورهای اقتصادی یا تجربه جنگ نیز تغییر نمی کنند.

داده ها همچنین نشان می دهیم که برای نمونه، شاخص اصلی ما از احساس و تهدید تحول خواهی، همبستگی شدیدی با شاخص های واجد شرایط بودن کارگران صنعتی در برنامه های رفاهی بازتوزعی (از جمله برنامه های بیمه بیکاری و مزایای درمان) دارد.

این تفاوت ها برای مدت های طولانی باقی ماندند؛ کشورهای آنی که در سال ۱۹۱۹ تهدید تحول خواهی بزرگ تری را تجربه کرده بودند، حتی در زمان پایان جنگ سرد نیز ساعات کاری کمتری داشتند. هنگامی که این بررسی منجر می شود که چرا پیامدهای سیاستی ناشی از «شوک بلشویکی» برای چندین دهه دوام آورد، سازوکارهای منطقی مختلفی را آزمایش می کنیم. با این حال، بیشترین شواهد و تأکید ما بر تأسیس احزاب جدید کمونیست در کشورهای عضو کمیترن؛ به عنوان سازوکار اصلی است. تأسیس احزاب کمونیست باعث شد تا یک تهدید چپ گرایانه و ساختار شکن به صورت پایدار و نهادینه باقی بماند.

در مجموع، ما توضیحی بخشی (و نه کامل) در باره مجموعه ای از تغییرات ناگهانی و چشم گیر سیاستی (و نهادی) ارائه داده ایم که درست پس از جنگ جهانی اول در کشورهای متعددی مشاهده شد. ادعای ما این نیست که تهدید تحول خواهی تنها علت تمام تغییرات عمده سیاستی در این دوره بوده است؛ چرا که تغییرات مهم دیگری نیز در این دوره رخ داد (از تسخیر عمومی نیروها در طول جنگ بزرگ تا تأسیس کمیته های سازمان بین المللی کار) که ممکن است در این تغییرات نقش داشته باشند. با این حال، پژوهش ما یک توضیح منطقی و بسیار قدرتمند را برای آنچه گاهی «نخستین موج بزرگ» تصویب شده های اجتماعی «بیش از سال ۱۹۲۵» نامیده می شود، به دست می دهد.



Тов. Ленин ОЧИЩАЕТ
землю от нечисти.

پاک سازی می کند. عنوان پوستر چنین است: رفیق لنین زمین را پاک می کند. در این پوستر، نمایندگان سلطنت اروپا، کلیسای ارتدکس و سرمایه داران فروتنند به تصویر کشیده شده اند.

نخست، نخبگان نیروزی به روشنی بتانسبیل تحول خواهی جنبش کارگری داخلی را بسیار بالا از برای کردند. برای نمونه، پلر وزیر دادگستری نروژ، پس از انقلاب ۱۹۱۸ آلمان اعلام کرد که این مساله باید بالاترین اولویت پلیس ما باشد و ما باید برای حملات علیه دولت توسط بخش های رادیکال جنبش کارگری و پیروده حزب کارگر نروژ، به کمیترن در سال ۱۹۱۹ شدت یافت. در سال ۱۹۲۰، هالورسن، نخست وزیر محافظه کار گفت: «انتظار سخت ترین جنگ داخلی می رود؛ و پس از آن، سلسله گردان جانشینی را برای زمانی که دولت در اثر یک کودتا سرنگون شود، مشخص کرد.

افزایش نگرانی از تحول در میان نخبگان نروژی باعث شد که آنها راه را برای مجموعه زیادی از تغییرات اجتماعی که بین سال های ۱۹۱۷ (به ویژه پس از ۱۹۱۹) تا ۱۹۲۳، یعنی زمانی که تهدید تحول خواهی فروکش کرد، انجام شده یا برنامه ریزی شده بودند، باز کنند و آنها را دنبال نکنند. نکته قابل توجه این است که صاحبان مشاغل و نخبگان سیاسی مختلف قبلاً (به شدت) در برابر این تغییرات مقاومت می کردند، اما پس از سال ۱۹۱۹، همین قوانین با ابتکار عمل خود این افراد به تصویب رسید. قوانین اصلی تصویب شده عبارت بودند از: قانون ساعت کاری در روز (۱۹۱۹)، کمک های اجتماعی (۱۹۱۹)، سهم شدن کارگران در سود (۱۹۱۸)، کمیسیون های اجتماعی سازی (۱۹۱۹)، مشارکت کارگران در مدیریت (۱۹۲۰) و حقوق بازنشستگی سازمان (۱۹۲۳). همه این طرح ها در پارلمان پذیرفته نشدنند یا به مرحله اجرا نرسیدن (و پیشنهادهایی که هنوز تصویب نشده بودند، پس از فروکش کردن تهدید تحول خواهی کنار گذاشته شدند). اما همگی به دنبال افزایش نگرانی نخبگان از تحولات مطرح شده بودند. برای روشن شدن موضوع، لارس راسموسن، رهبر اتحادیه اصلی کارفرمایان (N.A.F)، تغییر موضع خود در باره ۸ ساعت کار در روز را به شکلی واضح این گونه بیان کرد: «بیش از این، سازمان ما با تمام ابزارهایی که در اختیار داشت به چنین خواسته هایی پاسخ [منفی] می داد. (...) لکن [کنون] ما باید از برخی اصول قدیمی خود دست بکشیم.»

نیگارد سفولک، نماینده سوسیالیست پارلمان (و نخست وزیر بعدی)، این چرخش ناگهانی و شگفت انگیز را در باره قانون ۸ ساعت کار در سال ۱۹۱۹، پس از تلاش های ناموفق برای تصویب آن در سال های ۱۹۰۹ و ۱۹۱۵، این گونه خلاصه کرد: «تصیر تغییرات قانونی بس دشوار بوده

تحلیل عمیق ما از وضعیت نروژ (بین سال های ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۵) نشواهد کلان سیستمی ارائه می دهد که نشان می دهد چگونه تهدید تحول خواهی با انگیزه نخبگان برای تغییرات اجتماعی پیوند خورده بود. این تحلیل شامل کارهای آرشوی گسترده روی اسناد احزاب، سوابق پارلمانی و مراجعه به آثار تاریخی اصلی مربوط به آن دوره است، به طور خلاصه، ما شواهدی یافتیم که نشان می دهد نخبگان تجاری و همچنین سیاستمداران محافظه کار و لیبرال که همگی قبل از برابر تغییرات اجتماعی مقاومت می کردند، پذیرفتند که تغییرات اجتماعی و سیاسی برای کاهش خطر تحول یک «ضرورت» است.

ما یک توضیح منطقی و بسیار قدرتمند را برای آنچه نخستین موج بزرگ تصویب سیاست های اجتماعی «بیش از سال ۱۹۲۵» نامیده می شود، داده ایم: تهدید چپ گرایانه کمیترن